

# نقش تربیت در حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی



متن سخنرانی جناب آقای دکتر حسن ملکی  
قائم مقام وزیر آموزش و پرورش  
در سازمان مرکزی انجمن اولیا و مربیان  
به مناسبت گرامیداشت  
دهه فجر انقلاب اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
سلام بر آدم صفوت الله، سلام بر نوح  
نبی الله، سلام بر ابراهیم خلیل الله، سلام بر  
موسی کلیم الله، سلام بر عیسی روح الله، سلام  
بر رسول گرامی اسلام رسول الله، سلام بر علی  
ولی الله، سلام بر حسین ثارالله، سلام بر امام  
عصر بقیة الله، سلام بر امام روح الله، سلام بر  
امت مسلمانان ایران حزب الله و سلام بر شما  
برادران گرامی و خواهران عزیز، همکاران  
محترم، که بخشی از همان حزب الله‌اید، یعنی  
مسلمانان آگاه و در صحنه.

بنده قبل از هر چیز ایام بسیار ارزشمند و  
مبارک دهه فجر را به شما تبریک عرض می‌کنم  
و آرزو می‌کنم خداوند به همه ما توفیق در یاد

نگه داشتن ایام الله دهه فجر را عنایت کند و در ادامه راهی که شهدای انقلاب اسلامی ایران ترسیم فرمودند، مؤیدمان بدارد.

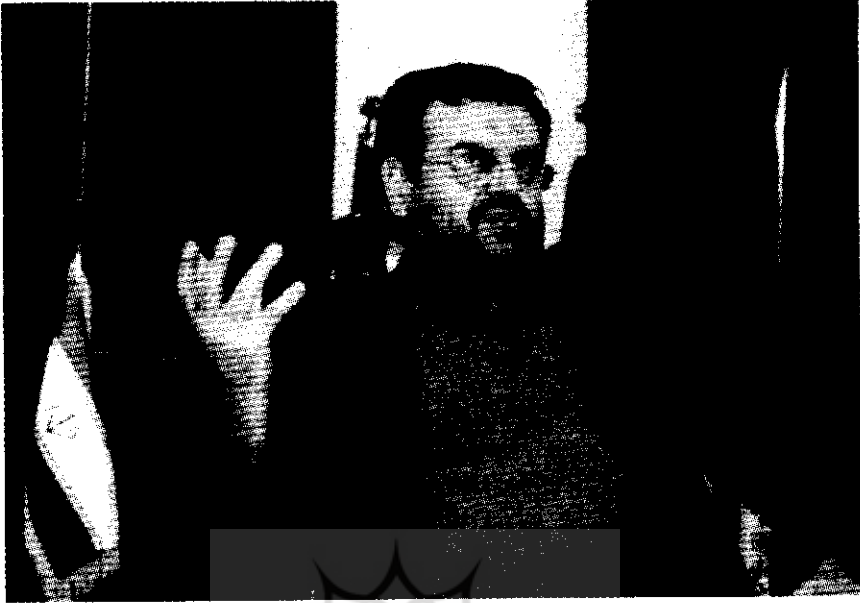
این ایام، بسیار مبارک، به یادماندنی و تاریخ‌ساز است. آن‌هایی که صحنه انقلاب را دیده‌اند، به‌عین‌الیقین رسیده‌اند و آن‌هایی که ندیده‌اند، یعنی فرزندان من و شما، اگر به علم‌الیقین نرسند کار سختی در پیش داریم، مگر این که ما بتوانیم نوجوانان و جوانان عزیز خود را نسبت به انقلاب به علم‌الیقین برسانیم. آنان به‌عین‌الیقین نخواهند رسید، زیرا ایام خونین انقلاب را ندیده‌اند، ولی اگر به علم‌الیقین هم برسند، انقلاب اسلامی ایران ماندنی است و جمهوری مقدس اسلامی ایران ان‌شاءالله پایدار خواهد ماند. اما اگر خدای ناکرده، هر چه زمان می‌گذرد و هر چه از آغاز انقلاب فاصله می‌گیریم، از ارزش‌های انقلاب اسلامی فاصله گرفته شود و این امر توسعه پیدا کند، آینده برای ما مبهم خواهد بود. هر چند که خدا بالای سر این امت مسلمان هست، هر چند که مقام معظم ولایت زمام حرکت امت را به دست دارند و هر چند که دولت کسریمه جمهوری اسلامی ایران در همین مسیر قدم بر می‌دارد، لیکن قضیه به قدری مهم است که باید هشدار داد و توجه لازم را به آن مبذول داشت. به عبارت دیگر، فرد فرد کسانی که در این نظام زندگی می‌کنند باید هوشیارانه عمل کنند.

### آفات انقلاب اسلامی ایران

یکی از آفات انقلاب اسلامی ایران و هر انقلابی، فراموش کردن مبناهاست. من مطالبی را خدمت شما عرض می‌کنم که شاید بتوان در زندگی شما، بنده و هر کس دیگر، به عنوان یک

قاعده بدان عمل کرد. آن قاعده این است که دو چیز زندگی آدمی را تهدید می‌کند و دو چیز نیز انقلاب اسلامی را خدای ناکرده ممکن است تهدید نماید. یکی از آفت‌ها فراموش کردن ریشه‌هاست، یعنی از یاد ببریم که کدامین اصول، کدامین مبناها، کدامین احکام، کدامین دستورها و کدامین ریشه‌ها ما را زنده کرد و رهایی ما بخشید. مردن دوگونه است: یکی مرگ جسمانی و معمولی و دیگری مرگ فکری، اندیشه‌ای و روحی. اگر منصفانه داوری کنیم، در دوران طاغوت، حیات طیبه نبود، حیات کریمه وجود نداشت و حیاتی که در شأن کمال انسانی باشد، در آن دوران مورد توجه قرار نمی‌گرفت. این که عرض می‌کنم انقلاب اسلامی ایران ما را احیا کرد و به شکرانه این نعمت باید مبناها را به خاطر داشته باشیم، به همین علت است. مبناها هم معلوم است که چیست، همان سه شعاری که شما از زبان ملت مسلمان ایران به طور مکرر شنیده‌اید و در ۲۲ بهمن ماه امسال نیز با همان غررش، با همان آمادگی ان‌شاءالله خواهیم شنید: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی". این سه مبنا را نباید از یاد ببریم.

آفت دیگر این است که مبناها را داشته باشیم ولی لیاقت این را نداشته باشیم که براساس آن مبناها برنامه تولید کنیم. به بیان دیگر هم عشق بازی با مبناها و فراموش کردن ثمرات خطرناک است و هم دل‌باختگی به عمل و فراموش کردن مبناها خطر دارد. این دو آفت در مسائل فرهنگی و تربیتی، بیش‌تر خسارت آفرین است.



### انقلاب اسلامی ایران و تربیت

در این میان مایلیم در پایان عرایضم به این مطلب برسیم که سازمان مرکزی انجمن اولیا و مربیان در مقابل انقلاب اسلامی ایران دارای چه رسالتی است؟ آیا ما می‌توانیم در مقابل این حرکت عظیم ملت مسلمان ایران بی‌اعتنا بمانیم؟ یعنی مشغول نوشتن کتاب‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مسائل گوناگون و امثال این‌ها بشویم و از یادمان برود که کتاب مهمی باید بنویسیم و آن کتابی درباره انقلاب اسلامی و ارزش‌های جمهوری اسلامی ایران است. اگر این امر از یادمان برود، بدین معناست که جوهره اصلی وجودمان را فراموش کرده‌ایم. فلذا می‌خواهم در پایان این بحث یک سؤال مطرح کنم و در انتظار ارائه چند طرح عملی از جانب همکاران باشم. البته در قبال آن ان‌شاء‌الله جوایزی هم به عنوان نماد مطالبی که عرض خواهم کرد، به همکاران

تقدیم خواهد شد.

عزیزان، اگر بخش غیرجسمانی آدم را تحلیل کنیم، یک بخش سه لایه است. سه دایره متداخل در ذهن خود مجسم کنید. بخش غیرجسمانی انسان سه دایره متداخل است که در هسته مرکزی آن چیزی وجود دارد به نام ارزش یا نظام ارزشی. ارزش، یعنی آن چه برای آدمی مطلوب است، آن چه برای یک جامعه مورد قبول است، آن چه انسان و جامعه مایل است برای آن جانبازی کند و جان خود را قربانی نماید. ارزش در قلب وجود انسان قرار دارد. آنان که درباره انسان کار کرده‌اند می‌گویند قلب آدمی مرکز وجود انسان است. یعنی اگر وجود انسان را به منظومه تشبیه کنید، منظومه شمسی وجود انسان خورشیدی دارد به نام قلب که همه چیز از آن می‌تابد و سرایت می‌کند. آن چیزی که ما نامش را ارزش می‌گذاریم، به آن معنایی که بیان کردم، جایش

در ۱۷ شهریور آن عظمت را ایجاد کرد، آن چه باعث شد جوانان (که عده‌ای از آنان شهید شدند و عده‌ای ماندند و اکنون به سن میان‌سالی رسیده‌اند) در مقابل تانک قرار بگیرند و این شعار را سر بدهند که: "توب، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد - به مادرم بگویید دیگر پسر ندارد"، به این دلیل بود که انقلاب در دل آنان به ارزش تبدیل شده بود.

عزیزان، نکته اصلی سخنان من این است که اگر ارزش‌های تازه‌ای در وجود انسان‌ها شکل نمی‌گرفت، اگر خداپاوری به عنوان یک ارزش، در مقابل طاغوت باوری قرار نمی‌گرفت، اگر استقلال در مقابل وابستگی در دل آدم‌ها خانه نمی‌کرد، اگر آزادی در مقابل انفعال و اسارت در وجود انسان‌ها ارزش پیدا نمی‌کرد، آیا آن همه جانبازی و عشق‌بازی و مرگ را به سخره گرفتن، انصافاً ممکن می‌شد؟ خیر، امکان نداشت. اگر انقلاب حالت تحمیلی داشت، اگر

در قلب انسان است و شاید به همین علت است که گفته می‌شود: القلب حرم الله - قلب حرم خداست. هر اتفاقی برای آدمی بیفتد، فرمان از قلب می‌رسد، زشت یا زیبا، فرقی نمی‌کند. شاید به همین دلیل است که خداوند متعال در یک حدیث قدسی فرمود: مرا در آسمان‌ها جست‌وجو نکنید، در زمین به دنبال من نگردید، من در قلب‌های شکسته قرار دادم. در اهمیت قلب همین بس که می‌تواند جایی برای خداوند متعال باشد. این بخش از وجود انسان ارزش‌ها را در خود دارد و گوهر اصلی آدمی همان نظام ارزشی انسان است.

حالا ممکن است یکی به چیزی پای‌بند باشد و دیگری به مطلب دیگر، ولی آدمی باید این را بداند که به هر چیزی پای بسته است آن چیز بر وی حکم‌روایی می‌کند. به همین علت باید توجه داشته باشیم که در دل ما کدامین مطلب و کدامین ارزش جای گرفته و نهادینه شده است.

دایره دوم، نامش هنجار است. هنجار، یعنی قاعده عمل و قاعده رفتار. اجازه بدهید مثالی بیان کنم: مسئله عفت برای زنان و مردان ما یک ارزش است، یعنی زنان مسلمان عفت را باور دارند و به آن عشق می‌ورزند. حالا بر مبنای این ارزش، هنجاری تولید شده است، و آن هنجار این است که بین زن نامحرم و مرد نامحرم باید حریمی وجود داشته باشد.

و اما لایه سوم، رفتار است. رفتار، یعنی آنچه عملاً از فرد سر می‌زند. رفتار، بر مبنای قاعده عملی صورت می‌گیرد که نام آن الگوست، و آن الگو مبتنی بر ارزش است که به عنوان باور و نگرش وجود دارد. بدین ترتیب آنچه در انقلاب اسلامی ایران رخ داد، آن چه



ممکن است حمله بکند و جنایت پیشگی امریکا را شاهد بوده‌ایم. ما صحنه‌های خون‌بار انقلاب اسلامی و نیز ارزش‌های اسلامی را داریم. بنابراین همان‌طور که امام (ره) مطرح فرمود رابطه ما با آمریکا رابطه گرگ با میش است. شما کجا سراغ دارید گرگ با میش مصالحه کند؟ این دو قطب، و دو جور به جهان نگاه کردن، نمی‌توانند با هم و به نفع بعضی مسائل دنیوی مصالحه کنند. در جمهوری اسلامی ایران، آن‌هایی که بیدار و هوشیارند، مقام معظم ولایت، سایر عزیزان و دولت کریمه اسلامی، همین فکر را می‌کنند و همین‌گونه به قضیه نگاه می‌کنند، فلذا در دهه فجر امسال هم باید با هم این پیمان را ببندیم که امت عاشورایی هرگز زیر بار ذلت و زندگی مادی ذلیلانه نمی‌رود. ما شهید داده‌ایم، ما قربانی داده‌ایم، ما مرارت‌ها و مشکلات را تحمل کرده‌ایم، بنابراین نباید هر زمانی که مثلاً با مشکلات و مسائل اقتصادی مواجه شدیم بلافاصله چراغ سبزمان را روشن کنیم و چراغ قرمز را که به رنگ خون شهدای ماست خاموش کنیم. من فکر نمی‌کنم کسی که مسلمان و آگاه باشد و انقلاب اسلامی به عنوان یک ارزش در وجودش ریشه دوانده باشد، به چنین وضعیتی راضی باشد و کسی هم راضی نیست و باید این نکته را مد نظر داشته باشیم.

و اما می‌خواهم این مطلب را عرض بکنم که انقلاب اسلامی ایران، که یک انقلاب ارزشی است و به تعبیر شهید بزرگوار، بهشتی مظلوم، انقلاب ما انقلاب ارزش‌هاست، با ارزش باید بماند. در فلسفه بحثی وجود دارد مبنی بر این که علت محدثه هر پدیده علت مبقیه آن پدیده نیز می‌باشد. به عنوان مثال شما شاخه گلی را در

انقلاب حالت القایی داشت و اگر انقلاب ریشه‌دار و مبنایی نبود، انقلابی به نام انقلاب اسلامی ایران که به هیچ گروهی تعلق نداشت و به همه ملت مسلمان ایران متعلق بود، شکل نمی‌گرفت.

آری، نسبت آدم‌ها با انقلاب اسلامی، نسبت ارزشی بود، نه هنجاری تنها، نه رفتاری بی‌ریشه و روبنایی، بلکه به ریشه تبدیل شده بود. هر چه به ریشه تبدیل بشود در دل خانه می‌کند و هر چیزی که در دل قرار گرفت، دیگر کسی جرأت مبارزه با آن را ندارد. اکنون هم رابطه ما با آمریکای جهان‌خوار و سلطه‌گر، تا زمانی که جمهوری اسلامی ایران هست، که ان شاءالله تا قیام آقا مستدام خواهد بود، همان‌گونه که امام فرمود، رابطه گرگ و میش است، اصلاً شدنی نیست. زیرا ما یک جور به عالم هستی نگاه می‌کنیم و آن‌ها به گونه‌ای دیگر. معرفت ما به جهان هستی و برخورد ما با ملاک‌های زندگی با نگاه آمریکا، جهان غرب و لیبرالیسم و مکتب‌های گوناگون به این قبیل مسائل، از زمین تا آسمان فرق دارد. بنابراین مگر می‌شود انقلاب اسلامی ایران که مبتنی بر نظام اعتقادی و مبتنی بر وحی است، تسلیم بشود یا رابطه ذلیلانه با آمریکا برقرار کند، آمریکایی که در سلطه‌گری گوی سبقت را از همه جباران تاریخ ربوده است. آمریکایی که آن قدر بی‌شرم است و بی‌شرمانه عمل می‌کند که به راحتی به هر جا مایل باشد هوایماهای خود را اعزام و آن جا را بمباران می‌کند. هر چند که در حال حاضر اعتراضات جهانی کاری کرده است که حمله آمریکا به عراق با تأمل‌هایی از سوی جنایت‌پیشگان آمریکایی مواجه شود، ولی به هر حال چند بار حمله کرده، باز هم

بخش‌های مختلف) دارد.

به عنوان مثال، وقتی که به جاهای مختلف قدم می‌گذارید، ملاحظه می‌کنید که در هر جایی که یک امام جمعه خوب حضور دارد، در آن جا پای بندی به انقلاب و اصول آن هم چنان استمرار دارد، اما در جایی که مسئولی در فکر ساختن کاخ برای خودش است، مردم بریده‌اند و در این امر نباید شک کنیم و بنده شاهد نمونه‌های متعددی در این زمینه بوده‌ام. به بیان دیگر پای بندی مسئولان این نظام به ارزش‌ها، در ماندگاری آن اثرگذار است. آنانی که از نزدیک با زندگی مقام معظم رهبری، که ان شاءالله سایه ایشان از سر این مردم کم و کوتاه نگردد، سروکار دارند، به لفظ جلاله سوگند یاد می‌کنند که ایشان خود را به حداقل زندگی از نظر غذا، لباس و مراقبت‌هایی که در مسائل زندگی دارند، راضی کرده‌اند. البته سایر مسئولان عزیز ما نیز همین حالت را کم و بیش دارند، ولی ارجح آن را در ایشان می‌بینیم، همان رویه‌ای که امام (ره) داشتند و همان رویه‌ای که علی بن ابی طالب - علیه السلام - برای ما ترسیم فرموده‌اند. فلذا بین حالت خواص و حالت انقلاب رابطه مستقیم وجود دارد. وقتی که از مسئولان سخن می‌گوییم، بلافاصله ذهن ما فقط به سراغ مسئولان سطح بسیار بالا نرود، بلکه یک استاندار، یک فرماندار، یک بخشدار و یک رئیس اداره نیز مورد نظر ما هستند و تنها شعاع اثر وجودی شان فرق می‌کند، یعنی هر مقدار مسئولیت بالاتر باشد، به همان اندازه اثرگذاری آن شخصیت بیش‌تر است. شما حتماً سخنرانی بسیار ارزشمند مقام معظم رهبری، تحت عنوان "عبرت‌های عاشورا" را شنیده یا مطالعه فرموده‌اید، که در آن تحلیلی زیبا و مستند مبنی

باغچه خودتان با آب دادن رشد می‌دهید، لذا نمی‌توانید بدون آب دادن آن را نگه بدارید. آن گل با آب رشد می‌کند، با آب هم باید بماند، با آفتاب رشد می‌کند، با آفتاب هم باید بماند. ما انقلاب اسلامی ایران را با نظام ارزشی و اعتقادی به وجود آوردیم، از این رو جز با رویکرد ارزشی نمی‌توانیم آن را نگه بداریم، مگر این که خدای ناکرده کسی معتقد باشد که آن انقلاب اسلامی ایران که روی داد متعلق به زمان تخریب بود و در زمان سازندگی، ساز دیگری باید زد. حالا اگر کسی این فکر را بکند باید با او بحث و گفت و گو کرد. انقلاب اسلامی ایران، انقلاب تکاملی است. انقلاب برای تخریب نبود، انقلاب برای ساختن نظامی بود که در آن قابلیت‌های الهی افراد از قوه به فعل در بیایند. تک تک ملت مسلمان ایران که ما بخشی از آن امت اسلامی هستیم، این نکته را فراموش نکنیم که علت محدثه انقلاب پای‌بندی به ارزش‌ها بود و علت مبقیه آن نیز باید پای‌بندی به ارزش‌ها باشد.

### چه باید کرد؟

چه باید بکنیم تا خصیصه ارزشی ماندن و ارزشی زیستن تحقق پیدا کند؟ در این جا به اعتقاد من چند کار باید انجام داد:

یک کار عمده این است که مسئولان عزیز نظام که برای همه ما عزیزند باید ارزش‌های انقلاب را در زندگی شان جلوه‌گر سازند. این را من به عنوان یک عضو این جامعه اسلامی در دهه فجر عرض می‌کنم که میزان ماندگاری این نظام مقدس رابطه مستقیم با میزان ماندگاری ارزش‌ها در وجود مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران (خواص، بزرگان، رؤسا در



مجلات گوناگونی منتشر می‌شوند که از آزادی به دست آمده بهره‌برداری اعتقادی و سیاسی می‌کنند و چنین تحلیل می‌کنند که اسلام برنامه زندگی نیست. یعنی اسلام به درد همان نماز و همان معاد و همان دعا‌های شبانه ما می‌خورد و در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ کارایی ندارد. آنان معتقدند که زندگی را باید با عقل و علم اداره کرد. بدین ترتیب مدیریت دینی شدیداً مورد حمله قرار گرفته است، آن هم در نظام جمهوری اسلامی ایران که ریشه در خون شهدا و اعتقادات مردم دارد. حالا در مقابل چنین فکری با چماق که نمی‌شود ایستاد، زیرا تجربه نشان داده است که اصولاً در عرصه اعتقادی برهان باید اقامه شود. آن‌هایی که مؤمن‌اند چماق به دست نباید باشند، بلکه باید برهان در مغز باشند و مطالعه کنند و مسائل را با دلیل و برهان اثبات کنند. به عنوان مثال اگر در دانشگاه تدریس می‌کنند (خود من این کار را می‌کنم)، در کلاس درس باید اثبات کنند و برهان بیاورند که اگر شما روح زندگی را از دین

بر این که امام حسین (ع) را خواص کشت، نه توده مردم، ارائه می‌دهند. آدم‌های زراندوز و زورمداری که در روز عاشورا در صف اول لشکر ایستاده بودند و نوشتن نامه و دعوت از امام حسین (ع) را انکار کردند، همان خواص دنیا پرست بودند. دنیا پرستی خواص کار را به جایی رساند که امام معصوم به راحتی به قتل رسید، آن هم در شرایطی که افراد لشکر دشمن پرتاب کردن سنگ به سوی امام را کلید رفتن به بهشت می‌دانستند. این قضیه بنا نیست که یک بار اتفاق بیفتد، بلکه ممکن است به طور مکرر در طول تاریخ روی دهد، یعنی باز هم شمری پیدا بشود و حلقوم انسان‌های سالم و سالک الهی را زیر تیغ جلادانه خود ببرد. پس باید مراقب بود و مسئولان نظام باید ارزش‌ها را حفظ کنند. هر کس به اندازه خودش و در هر جا که هست باید به این نکته توجه داشته باشد.

مسئله دوم این است که برنامه‌های کلان این نظام باید در جهت اثبات این موضوع باشد که اسلام برنامه زندگی است. اکنون در داخل ایران



منظور من طرح شعارهایی مثل " نه شرقی و نه غربی " نیست که گفته شود این موضوع قبلاً بیان شده است، بلکه حرف ما این است که عدالت بر مبنای نظام اعتقادی ما کجاست؟ چرا که با خواهش و بخش‌نامه نمی‌شود مردم را در صحنه نگه داشت، مردم باید عدل ببینند تا در صحنه باشند. البته مردم ما خیلی بزرگوارند و در هر شرایطی در صحنه‌اند، اما باید برنامه‌های کلان را طرح کرد. یعنی جمهوری مقدس اسلامی ایران با شعار برای همیشه نمی‌ماند، بلکه با برنامه می‌ماند، برنامه اقتصادی، برنامه سیاسی، برنامه فرهنگی و... حالا شما دایره را تا حد انجمن اولیا و مربیان کوچک کنید. این انجمن نیز بدون برنامه نمی‌تواند باشد و ما هم باید برنامه داشته باشیم.

سومین نکته‌ای که وجود دارد فضای کلی جامعه است. همه انسان‌ها این گونه‌اند که کم و بیش از اطراف خود اثر می‌پذیرند. انسان باید بسیار رشد یافته باشد که در هر شرایطی قرار گرفت از آن متأثر نشود، و این ویژگی انسان‌های سالک و کامل است، ولی ما که این گونه نیستیم، البته ان شاء الله که در این مسیر باشیم.

عزیز به معنای زمینی است که در آن آب فرو نمی‌رود. انسان عزیز یعنی انسان نفوذناپذیر، یعنی امام راحل. انسان نفوذپذیر یعنی کسی که خودش حرفی و اراده‌ای ندارد و با القای دیگران تصمیم می‌گیرد، حالا هر مقدار پُست او بالاتر باشد، گرفتاری‌اش بیشتر است. این که گفته می‌شود فلانی عزیز من است، در افواه یعنی مورد محبت من است، ولی عزیز در لغت یعنی نفوذناپذیر. عرب‌ها به آن زمینی که آب در آن نفوذ نمی‌کند، ارض عزیز یا زمین عزیز می‌گویند. آدم عزیز نیز یعنی آدم نفوذناپذیر.

بگیرید و بین دین و زندگی سیاسی فاصله بیندازید، اسارت و گرفتاری ما شروع می‌شود. عزیزان، باید در صحنه فکر با چنین اندیشه‌هایی مقابله کرد. من در این جا از شهید بزرگوار مطهری (رض) یاد می‌کنم. خدا لعنت کند آن کسی را که انگشت خود را بر ماشه تفنگش برد و مغز مقدس آن عزیز را نشانه رفت. ایشان کسی بود که گستاخی مثبت اعتقادی بسیار داشت و فرمود: در دانشکده الهیات یک ماتریالیست را بیاورید ماتریالیسم را تدریس کند، من هم اسلام را تدریس کنم و بعد معلوم بشود حق با کیست. ما به چنین اندیشه‌هایی نیاز داریم. البته همه که مطهری نمی‌شوند، اما مشی این است. هر مقدار بیش‌تر اهل برهان، علم و تحلیل باشیم، بهتر می‌توانیم دشمن را از صحنه خارج کنیم. البته اگر در شرایط خاصی قرار بگیریم (در جای خود و در زمان خود) آن جا دیگر برهان کارساز نیست و در آن جا باید با سلاح برخورد کرد. اما در شرایط معمولی که ما در آن زندگی می‌کنیم، افکار و اندیشه‌ها با هم مقابله می‌کنند و در این عرصه آن کسی پیروز می‌شود که اندیشه‌اش برهانی‌تر است و دلایل قوی دارد: "قل هاتوا برهانکم، ان کنتم صادقین." اگر راست می‌گویید برهان بیاورید. اسلام هم برهان دارد. فلذا ما باید برنامه‌های کلانمان را بر این پایه استوار کنیم. من همیشه غصه این معنی را می‌خورم که ما متأسفانه در طراحی ایدئولوژی مبتنی بر اسلام توفیق لازم را به دست نیاورده‌ایم و صاحب‌نظران و آنانی که اهل فکرند باید جواب دهند که چرا بعد از گذشت ۲۴ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اقتصاد اسلامی و سیاست اسلامی مدون نشده است؟ البته



ممکن است جامعه‌ای خدای ناکرده غریزه را وسوسه و بیدار کند و جامعه دیگر فطرت را بیدار سازد. بنابراین وای به حال خیابان، اداره، سازمان یا جامعه‌ای که در آن فضا به گونه‌ای باشد که غرایز را به حرکت درآورد. در این جا خدا را شکر می‌کنیم که فضای سازمان ما آمیخته با معنویت است و خواهران و برادران بسیار بزرگوار و شریفی در آن مشغول به کارند. در حال حاضر، در همین جمهوری اسلامی ایران، وقتی که انسان به بعضی شهرها وارد می‌شود، از فضا و شرایط حاکم بر آن‌ها لذت می‌برد. فضای آن‌ها فطرت پرور است، نه غریزه پرور. از جمله این شهرها می‌توان به شهر یزد و شهر استهبان اشاره کرد. در جمهوری اسلامی ایران، فضای کلی جامعه باید بر پایه ارزش‌ها شکل بگیرد. البته این کار را با اجبار و زور نمی‌توان انجام داد، بلکه باید برنامه داشت. شاید بشود گفت که انسان مسلمان بی‌برنامه از کافر با برنامه شکست می‌خورد. بدون تعارف، این یک واقعیت است، زیرا مگر امام حسین (ع) و یاران ایشان بر حق نبودند، اما چرا ظاهراً آن‌گونه به شهادت رسیدند؟ چون شرایط آن گونه اقتضا کرد. ایشان یار و یابوری نداشت، اهل کوفه پیمان شکستند، مسلم را کشتند و شرایط آن‌گونه شد.

آخرین نکته‌ام درباره دستگاه‌های تربیتی است. دستگاه‌های تربیتی در جهت ارزش مدار کردن جامعه چه رسالتی بر عهده دارند؟ دستگاه‌های تربیتی مانند وزارت آموزش و پرورش، سازمان تبلیغات، سازمان صدا و سیما، وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری و هر جای دیگری که ماهیتاً تربیتی و فرهنگی است، رسالت عظیمی بر دوش دارند و من فکر می‌کنم

خوب، این خیلی قوت می‌خواهد، خیلی روح می‌خواهد که من بی حجاب را ببینم، یک بد حجاب را ببینم، ولی متأثر نشوم. در یک فضای اخلاقی نابسامان قرار بگیرم، ولی به عنوان یک جوان، سالم بمانم. آیا چنین چیزی ممکن است؟ پس باید بگوییم همه آدم‌ها در داخل خانه‌های خودشان باشند و اگر بیرون آمدند اوضاع به همان صورتی است که گفتیم. حال اگر فضای کلی جامعه ارزش مدار نباشد تا حدودی می‌توان واقعیت را پذیرفت و آن واقعیت این است که غرائز بر آدم‌ها حکم برانند، نه فطرت. ما در وجودمان دو چیز داریم که به همدیگر ارتباط دارند، ولی هر کدام بر ما حاکم شوند زندگی ما در آن مسیر قرار خواهد گرفت. ما دارای مجموعه‌ای از غرایزیم: غریزه جنسی، غریزه مقام پرستی، غریزه خودپرستی، غریزه غذا پرستی، غریزه خواب پرستی و... اگر این گونه با زندگی خوکنیم، محاط در غریزه خواهیم بود. اما انسان مسلمان و با غیرت هرگز در حصار غریزه نمی‌ماند و نباید بماند، برای این که به نفع او نیست، برای این که می‌خواهد کمال پیدا کند، می‌خواهد خلیفه خدا در روی زمین بشود. نقطه مقابل این، آن است که فرمان از فطرت، یعنی استعداد عالی خداگرایی، استعداد عالی اندیشیدن، استعداد عالی زیباگرایی به معنای هستی را زیبا دیدن برسد. این دو فرمان یکی از ابلیس است و یکی از الله، کدام را باید برگزید؟

البته مراد من این نیست که غرائز وجود انسان بد هستند، خدا که چیز بد نیافریده است، اما غرائز باید در مدار خود قرار بگیرند. غرایز اتفاقاً نردبان عرفان‌اند، ولی اگر در مدار خود قرار نگیرند، انسان بیچاره و ذلیل می‌شود. حال

دیده می‌شود که در دیگر محاکم وجود ندارد. مثلاً چه بسا یک قنذاقه زبان باز کند و بگوید: خداوندا، من در دنیا با قاعده حاکم بر آن نمی‌توانستم حرف بزنم، ولی هر بلایی بر سر من آمد، این پدر آورد، هر مصیبتی تحمل کردم، مسبب آن، این مربی بود، هر راهی که من رفتم، این معلم باعث شد، صحنه‌هایی که هم تماشایی و هم هشدار دهنده است. حالا شما به جای آن مربی، دستگاه‌های تربیتی را بگذارید. چه بسا در روز قیامت عده‌ای از امت از یک نهاد فرهنگی شاکی باشند که خدایا این دستگاه کار خودش را به درستی انجام نداد و من گرفتار شدم، این دستگاه برنامه نداشت و مرا بیچاره کرد. آن موقع دیگر روز تبل السرائر است، در آن جا دیگر نمی‌شود پارتی بازی کرد، در آن جا نمی‌توان به دروغ قسم یاد کرد، در آن جا نمی‌شود بخش‌نامه صادر کرد و مسائل را توجیه کرد. یوم تبل السرائر، یعنی روز بر ملا شدن اسرار. در آن روز دیگر جای انکار نیست. فلذا کتاب‌های درسی ما باید تا آن جا که برایشان میسر است ارزش‌ها را تبلیغ کنند. از آن جا که بنده مسئول آن جا بودم، می‌دانم که دست ما در این زمینه خیلی هم باز نیست، ولی هر مقدار که ممکن است باید عمل کرد.

معلم‌ها نیز قاعداً با همین رویکرد باید تربیت بشوند. معاونت محترم نیروی انسانی ما قطعاً این دغدغه را دارند که معلم در جمهوری اسلامی ایران باید حامل ارزش‌ها باشد. نقش معلم بسیار مهم است. همه ما معلم داشته‌ایم و اکنون نیز بعضی از ما معلم هستیم. بنده هم در حال حاضر سر کلاس می‌روم و می‌دانم که در کلاس چه می‌شود کرد و چه مقدار می‌توان اثرگذار بود. در ترم گذشته درسی تحت عنوان "



در روز قیامت دستگاه‌های فرهنگی و تربیتی بیش‌تر باید پاسخگو باشند تا فلان دستگاه مثلاً اقتصادی، ثبت احوال و ثبت اسناد و... هر چند همه مسئول‌اند، ولی مسئولیت دستگاه‌های تربیتی بالاتر است، زیرا وظیفه و مسئولیت آن‌ها آدم‌سازی و پرورش انسانیت است. من معمولاً در صحبت‌هایم یک مثال تخیلی مطرح می‌کنم و در این جا نیز به علت اهمیت قضیه اجازه بدهید این مثال را بیان کنم. روز محشر و روز قیامت را در ذهن خود تصور کنید که در گوشه‌ای از آن فرعون را محاکمه می‌کنند و در گوشه‌ای دیگر جباران معاصر تاریخ را و در هر یک از این محاکم عده‌ای به تماشا ایستاده‌اند و قس علی‌هذا. به تصور من محکمه‌ای که در آن مربی ناآگاه، بی‌صلاحیت و بی‌خرد (عذر می‌خواهم) محاکمه می‌شود، تماشاچی بیش‌تری دارد. البته این یک تخیل است، اما این تخیل دور از واقعیت نیست. چرا چنین است؟ برای این که احتمالاً صحنه‌هایی در این محکمه

در مرحله بعد اثرگذار است. این امر در مورد شهر یا اداره ما نیز صادق است. این قضیه به قدری مهم است که باباطاهر عریان (رض) گفت:

”ز دست دیده و دل هر دو فریاد

هر آن چه دیده بیند، دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد

ز نم بر دیده تا دل گردد آزاد

مراد باباطاهر، شاید همین تأثرات است. به

طور خلاصه انسان باید قدری مراقب خود باشد، زیرا زنجیر آن چه انسان می بیند، برگردن او بسته می شود. بنابراین فضای کلی جامعه را باید ساخت.

و اما عزیزان، آخرین نکته ام این است که برای یک سؤال مشترک، با هم پاسخ پیدا کنیم. سؤال سخت نیست ولی وقتی که درباره آن فکر بکنیم، خیلی هم آسان نیست. سؤال این است که انجمن اولیا و مربیان برای حفظ ارزش های انقلاب اسلامی چه رسالتی بر دوش دارد و چگونه باید عمل کنند؟ شما عزیزان یک ماه فرصت دارید که به طور فردی یا گروهی فکر کنید و طرح ارائه فرمایید. ان شاء الله هدیه خوبی نیز به ارائه دهنده بهترین طرح تقدیم خواهد شد. بدیهی است کسی که این کار را می کند دل بستگی به ارزش ها دارد و صرفاً برای دریافت جایزه به این کار اقدام نمی کند. به طور کلی هدف این است که این کار ان شاء الله به یاد شهدای انقلاب اسلامی ایران و امام راحل بزرگوار که تمام وجودش مملو از ارزش بود و حاضر نبود برای ارزش ها با هیچ کس و هیچ چیز معامله بکند، انجام گیرد. والسلام علیکم و رحمة الله.

تربیت اسلامی ” را به دانشجویان رشته های پزشکی و مهندسی در دانشگاه تربیت مدرس تدریس می کردم. خدا را گواه می گیرم که این دانشجویان در پایان ترم بسیار منقلب شدند. من در هفته یک بحث دو ساعته در آن جا داشتم، اما چون به آن چه تدریس می کردم اعتقاد داشتم و از دلم بیرون می آمد، بر دانشجویان نیز اثر می گذاشت. البته مرادم این نبود که خودم را مطرح کنم، فقط خواستم یک تجربه شخصی را برای شما عرض بکنم و بگویم که اگر معلم، معلم باشد، در کلاس خیلی کارها می تواند بکند، مگر این که به آن چه می گوید باور نداشته باشد. در جمهوری اسلامی ایران معلم ها باید حامل ارزش باشند.

فضای کلی حاکم بر مراکز آموزش و پرورش نیز بسیار مهم است، مثلاً من خیلی دلم می خواهد وقتی که وارد انجمن اولیا و مربیان می شوم، گوشه و کنار آن ما را به یاد معنویت ها بیندازد. لذا لازم است مسئولان روابط عمومی و عزیزان پایگاه بسیج ما در این باره تأملی کنند تا فضا به گونه ای طراحی شود که ما را به سوی معنا ببرد. به طور کلی فضای مدارس، ادارات و محیط کلی جامعه را می توان به گونه ای طراحی کرد که در تقویت معنا و معنویت اثرگذار باشد، زیرا انسان ها بر مبنای آن چه می بینند عمل می کنند. یکی از حکما که متأسفانه نامش در خاطرم نیست می گوید: من لا ینفعک، لحظه لا ینفعک موعظه. کسی که دیدارش برای تو نفعی ندارد، موعظه او نیز برای تو سودی نخواهد داشت. به عبارت دیگر کسی که دیدارش در تو اثر نگذارد، موعظه او هم در تو اثر نخواهد گذاشت. یعنی اولین حرکت به سوی فتح قلب مترقی، از صورت مری نشأت می گیرد و سیرت